

معرفی و بررسی کتاب «فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش‌رو»

مجتبی عطارزاده

هاجری، عبدالرسول (۱۳۳۵-): فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش‌رو، قم: بوستان کتاب قم، چاپ اول / ۲۵۰۰ نسخه، ۱۹۱ص، فارسی، وزیری (شمیز)، بها: ۱۵۰۰۰ ریال، منابع: ۱۸۹-۱۹۱، مدخل شماره ۲۳۹ از فصلنامه شماره ۱۳

در آغاز کتاب، نگارنده به تصویب «کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» طی سال‌های اخیر، اشاره کرده و به منظور دفاع از حقوق زنان در سراسر جهان و تلاش سازمان ملل متحد جهت پذیرش جهانی این کنوانسیون توسط کشورهای مختلف، ضرورت آگاهی و شناخت موارد کنوانسیون مذکور را یادآور شده، ضمن توضیح فصول مختلف کتاب، علت انتخاب عنوان کتاب به رغم تأکید مطالب کتاب بر کنوانسیون رفع تبعیض را این‌گونه تبیین می‌کند:

«کنوانسیون رفع تبعیض، در حقیقت همان انگاره‌ها و گزاره‌های فمینیستی است که شکل

جهانی به خود گرفته و به نماد بین‌المللی فمینیسم تبدیل شده است.»

در مقدمه کتاب در راستای توضیح پیشینه تاریخی کنوانسیون، آن را به نقل از آثار منتشر شده در زمینه مطالعات زنان، نتیجه و ثمره دو قرن مبارزه و فعالیت خستگی‌ناپذیر جنبش زنان اروپا و آمریکا در دفاع از حقوق انسانی زنان می‌داند. که از اوایل قرن نوزدهم به نام «فمینیسم» و با شعار تساوی و برابری زن و مرد در همه شؤون در فرانسه پدیدار شد. در ادامه روند تاریخی تکامل حرکت فمینیستی طی قرن نوزدهم و بیستم و کنفرانس‌های جهانی برگزار شده در زمینه دفاع از زنان از سوی سازمان ملل طی ۲۵ سال گذشته، مورد اشاره قرار گرفته است.

در ادامه مطالب مقدمه و در بررسی محتوایی کنوانسیون رفع تبعیض، نقطه عزیمت کنوانسیون مذکور، وضعیت ناعادلانه و اسفبار زنان در طول تاریخ و رفتارهای ناروایی که همواره بر آنان اعمال شده، معرفی می‌گردد. آنگاه دو گزاره که نظریه تساوی و برابری زنان و مردان در همه شئون بر آن مبتنی است به شرح زیر توضیح داده می‌شود:

الف) هیچ تفاوت زیستی و طبیعی بین زنان و مردان وجود ندارد.

ب) به رغم وجود تفاوت‌های زیستی و طبیعی میان زن و مرد، این امر موجب تفاوت حقوق و قوانین نمی‌شود.

پس از این توضیح، نگارنده به نقد محتوایی کنوانسیون می‌پردازد و مواد آن را اولین منتقد جدی نظریه تساوی و برابری زن و مرد در همه شئون می‌داند و معتقد است نابرابری، حقوق زن و مرد را متناسب با تفاوت‌های اجتماعی و طبیعی تجویز کرده و این گونه موارد را نه تنها تبعیض نمی‌داند، بلکه آن را عین عدالت معرفی می‌کند.

نگارنده در فصل اول در راستای بازشناسی پیامدهای اجتماعی کنوانسیون با طرح این پرسش که «آیا نادیده‌انگاری تفاوت‌های زیستی و طبیعی و تشریح قوانین برابر، تا کنون در کشور یا جامعه‌ای کاملاً مجال تحقق یافته است و در صورت اجرا و تحقق بیرونی آیا بهبود وضعیت زنان را در پی داشته یا خیر؟» دو فرضیه را قابل تصور می‌بیند:

۱) نظریه تشابه محور که بالطبع مواد کنوانسیون هنوز به طور کامل در هیچ کشور یا جامعه‌ای پیاده نشده است.

۲) مواد کنوانسیون و نظریه تساوی و برابری در برخی کشورها و جوامع به طور کامل اجرا و محقق گشته است؛ آنگاه در فصل اول به بررسی و آزمون درستی و نادرستی فرضیه‌های دوگانه فوق می‌پردازد و در صفحه ۳۳ در رد فرضیه اول می‌نویسد:

«قراین و شواهد موجود بر چشم کنوانسیون و نادیده‌انگاری مرحله آزمون و خطا گواهی می‌دهد.» در ادامه این فصل و در مقام بررسی فرضیه دوم برخی از کشورهای غربی که وضعیت زنان در آنجا بیشترین قرابت را به مواد کنوانسیون رفع تبعیض دارد، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. در این بخش از فصل اول، تلاش نگارنده آن است که تضاد موارد توصیه شده به جوامع انسانی از سوی کنوانسیون و جنبش فمینیستی از جمله: آموزش‌های مختلط به جای قالب‌های سنتی آموزش، الغای محدودیت‌های سنتی حضور اجتماعی زنان و روابط آزاد زن و مرد را با نظریه‌های آسیب‌شناسانه تبیین نماید و در این رابطه برخی معضلات اجتماعی جوامع صنعتی غرب ناشی از اجرای روش‌های توصیه شده مذکور را بدین شرح برمی‌شمارد:

۱) رشد منفی یا سیر نزولی جمعیت.

۲) روابط نامشروع جنسی.

۳) خشونت جنسی علیه بانوان.

۴) فشار مضاعف.

۵) آزارهای جنسی علیه زنان شاغل.

۶) بحران خانواده در غرب.

در پایان این فصل ضمن پذیرش این نکته که احتمال خطور این مسئله به ذهن وجود دارد، که مباحث طرح شده از اثبات ارتباط میان وضعیت نابسامان زنان در جوامع غربی با توصیه‌های کنوانسیون ناتوان است، هدف خود را از طرح این‌گونه مباحث را آشنا ساختن افکار عمومی جامعه ایرانی با برکه‌ای است که زورق فمینیسم در آن پهلو می‌گیرد؛ به ویژه آن که طی دهه‌های اخیر دیدگاه‌های فمینیستی - در قالب کنوانسیون‌های بین‌المللی یا مباحث تئوریک - به طرح شعارهای تأثیرگذار اهتمام بیشتری نشان داده و کمتر از نتایج و پیامدهای گزاره‌های مساوات‌جویانه سخن گفته‌اند. آنگاه با یادآوری ریشه‌های عمیق باورهای دینی در جامعه ایرانی، امکان قضاوت در باب پذیرش اندیشه‌های فمینیستی در این جامعه را به افکار عمومی واگذار می‌کند.

فصل دوم با عنوان «دفاع از حقوق زنان؛ ما و مسئولیت‌های ملی و فراملی» با این بحث آغاز می‌شود که هر دو نگرش سنتی و مدرنیستی در برخورد با مسأله زنان مشابه عمل کرده و با چشم بستن بر واقعیت، حقیقت زنانگی را انکار کرده‌اند. اما اسلام همچون دیگر ادیان الهی نه انسانیت زن را منکر شد و نه زنانگی او را نادیده گرفت و با همه اوصاف و ویژگی‌هایی که وجود او را از مردان متمایز می‌کند، او را انسانی متفاوت و مستقل از مردان معرفی می‌کند. بر این اساس و به دلیل واقع‌گرایی، دین، در برابر سنت و مدرنیته قرار می‌گیرد. نگارنده در ادامه این فصل و با هدف تبیین هماهنگی آموزه‌های دینی با نیازهای درونی و تمایلات انسانی زنان و ناهماهنگی آموزه‌های فمینیستی در این رابطه به بیان نمونه‌هایی از جمله: بحث ضرورت استقلال اقتصادی زنان از مردان و لزوم اشتغال بانوان مبادرت می‌ورزد و در پایان، اهتمام اسلام به احیا و دفاع از حقوق زنان و وضع قوانین مربوطه بر پایه عقل‌گرایی و سیره عقلایی را نتیجه می‌گیرد.

در ادامه فصل دوم و در رابطه با اهداف سیاسی ترویج کنوانسیون، نگارنده ضمن طرح مباحث جهانی‌شدن و بیان دو هدف عمده سیاسی و اقتصادی این امر، معتقد است طرح مقولاتی همچون کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در کشورهای دیگر و به ویژه کشورهای جهان سوم از سوی کشورهای غربی، عمدتاً هدف خروج از بحران مشروعیت را دنبال می‌کند؛ چه آن که همراهی افکار عمومی جهان در پذیرش عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ سکولار غرب می‌تواند تا حدودی مشروعیت نظام سکولار را در درون مرزهای کشورهای بزرگ صنعتی تقویت و تحکیم نماید.

سپس نحوه برخورد با این‌گونه افکار، بررسی و ارزیابی عقلی و منطقی به جای تقلید و مطلق‌گرایی - که در جامعه‌شناسی از آن به «فرهنگ‌پذیری گزینش شده» تعبیر می‌شود - به عنوان

راه‌کاری مناسب در این زمینه توصیه می‌گردد. در ادامه به بررسی گونه‌های فرهنگ‌پذیری در میان نخبگان ایرانی پرداخته می‌شود و در این بین سه شیوه به شرح زیر شماره می‌گردد:

(۱) تخریرگرایی.

(۲) تجدیدگرایی.

(۳) اندیشه و اعتدال.

بخش دیگری از مطالب این فصل به سیاست‌های راهبردی جمهوری اسلامی در برابر فمینیسم جهانی اختصاص دارد. نویسنده در این بخش ضمن بررسی راه‌های احتمالی برخورد با موج رو به گسترش فمینیسم در جمهوری اسلامی، بهترین راه را برخورد از نوع سوم می‌داند و آن را با معیارهای عقلی، آموزه‌های دین و توصیه‌های مؤکد شرع مقدس سازگارتر می‌بیند و به سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان امور زنان توصیه می‌کند که در صورت التزام به رویکرد عقلانی در گفت‌وگوهای فرهنگی به اقتضائات آن گردن نهاده و سیاست‌هایی چون: استقبال از گفت‌وگو با دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، حضور فعال و روشنگرانه در مجامع بین‌المللی، بازشناسی تخصصی فرهنگ دینی، ملی و متون و منابع اسلامی و استفاده از صاحب‌نظران جامع‌الشرایط را در پیش گیرند.

در بخش ضمیمه، قسمت‌های برجسته‌ای از متن کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض از زنان طی ۱۲ صفحه جهت آگاهی خوانندگان ذکر شده است.

نقد و بررسی

یکی از ابعاد مهم جنبش‌های اجتماعی غرب که تا دهه هفتاد میلادی، کمتر مورد توجه اندیشمندان و دانش‌پژوهان اجتماعی قرار می‌گرفت، مبارزات جنبش‌ها در حوزه نمادی - معرفتی بود. با رشد جنبش‌های جدید اجتماعی در کشورهای غربی از اواخر دهه ۱۹۶۰ و نمود آنها به عنوان نوعی فرهنگ متقابل،^۱ این بعد از جنبش‌های اجتماعی نیز مورد توجه قرار گرفت. آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی، در تعریف جنبش اجتماعی آن را تعاملات دارای سمت‌گیری هنجاری میان طرفین متخاصمی می‌بیند که از یک میدان فرهنگی مشترک «تفاسیر اجتماعی» متعارض عرضه می‌کنند و محور اصلی آن را یک طغیان فرهنگی می‌داند.^۲ بی‌شک جنبش فمینیسم نیز یکی از جنبش‌های اجتماعی است که از میدان و حوزه فعالیت زنان، تفسیر خاصی ارائه نموده و به حدی با دیگر تفاسیر رایج متفاوت است که نوعی طغیان فرهنگی تلقی گردد. می‌توان گفت بنیان همه مبارزات فمینیستی را نظریه‌های جنسیت تشکیل می‌دهد که در آن سعی بر توضیح و تبیین رابطه قدرت نابرابر میان زنان و مردان و به تبع آن، فرودستی اجتماعی زنان می‌باشد.

با توسعه فعالیت فمینیست‌ها طی دهه هفتاد میلادی در عرصه جهانی، کوشش برای جنبه حقوقی بخشیدن به مبارزات زنان و احیای حقوق آنان نیز رو به فزونی نهاد. تا آنجا که با تصویب

کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در ۲۷ آذر ۱۳۵۸ (۱۸ دسامبر ۱۹۷۹) در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، فصل نوبنی در این زمینه گشوده شد. پرداختن به این موضوع در قالب بررسی کنوانسیون مذکور به طور ویژه و جداگانه در ادبیات مطالعات زنان، ویژگی منحصر به فردی است که کتاب حاضر از سایر آثار در این زمینه متمایز می‌گردد. گرچه آثاری در زمینه حقوق زنان توسط نویسندگان داخلی و خارجی نگاشته شده است، اما در آن آثار، بخش‌های ویژه‌ای از حقوق زنان مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است. به عنوان نمونه خانم مهرانگیز کار در آثار خود عمدتاً نابرابری‌های حقوقی و یا تبعیض‌های اعمال شده علیه زنان در حوزه اشتغال را مورد بررسی قرار داده و یا در مجموعه مقالات تدوین شده توسط انتشارات روشنگران و مطالعات زنان با عنوان «حقوق زنان، حقوق بشر» به جنبه‌های مختلف حقوق زنان در حوزه عمومی و خصوصی پرداخته شده و گرچه متن کامل کنوانسیون، محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان در پایان کتاب مذکور آورده شده، لکن مواد کنوانسیون مذکور به طور خاص مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته است. کتاب حاضر همه تلاش خود را صرف بررسی مواد کنوانسیون مذکور نموده و زمینه‌های تدوین چنین متنی را تبیین و روشن نموده و از این جهت، حق مطلب ادا شده است. به رغم این نقطه قوت در کتاب، نقاط ضعف و ابهامی نیز وجود دارد که به صورت گذرا به آنها می‌پردازیم:

نخست همان‌گونه که نگارنده خود نیز به این نکته اشاره کرده، هماهنگی کافی بین عنوان کتاب و محتوای آن وجود ندارد.

از این گذشته، تنها به توضیح تلاش‌های مختلف تصویب اسناد و معاهدات بین‌المللی در راستای تقویت حقوق زنان پرداخته شده ولی زمینه‌های طرح و اوج‌گیری چنین تلاش‌هایی که به تصویب این معاهده‌ها ختم گردیده، در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است. همچنین در صفحه ۱۷ کتاب، کنوانسیون به عنوان آخرین راه‌حلی معرفی شده که افکار عمومی جهان همگام و هم‌نوا با یافته‌ها و دستاوردهای فرهنگی غرب برای رهایی زنان از تبعیض و نابرابری بدان دست یافته، است. اما با توجه به سال تصویب این کنوانسیون در مجمع عمومی سازمان ملل متحد - که جهان در چنبره سلطه دو قطبی قرار داشته - این پرسش پیش می‌آید که چگونه قطب رقیب که همواره در پی انتقاد از عملکرد غرب بوده، در این رابطه سکوت نموده و از خود واکنش مخالفی نشان نداده است؟!

از سوی دیگر، با عنایت به پذیرش دیدگاه‌های متفاوت در بینش فمینیستی در خصوص «تساوی و برابری زن و مرد در همه شئون» از جمله ملاحظه تفاوت‌های زیستی و جنسی، طرح این مسئله که برآیند این نگرش‌ها در چهارچوب مفاد کنوانسیون رفع تبعیض قابل جمع‌آوری است، مورد تردید جدی قرار می‌گیرد. چه آن‌که هر فرهنگی به زعم خود تعریف ویژه‌ای از زن بر اساس جنسیت، طبقه، درک وضعیت جنسی، مذهب یا نژاد دارد که در کنوانسیون مذکور و با عنایت به تفاوت برداشت‌ها از نگرش فمینیستی مشهود نیست. ضمن آن‌که محور اصلی تدوین کنوانسیون مذکور در از

میان برداشتن تمایز و مرزبندی عرصه عمومی و خصوصی، از نگاه نقدآمیز مؤلف محترم کتاب حاضر بیرون مانده است.

بر پایه بینش فمینیست‌ها مرزبندی مذکور در جامعه، ذاتاً یک جریان سیاسی است که تأثیرگذار و تأثیرپذیر از مناسبات قدرت‌هاست. در این جریان فعالیت‌های خاصی برای تعریف حوزه عمومی وجود دارند و بقیه برای مشخص کردن حوزه خصوصی است.

برای مثال در بسیاری از جوامع مشارکت در ساختار رسمی دولت و استخدام در بخش عمومی به عنوان فعالیت‌های اجتماعی به حساب می‌آیند و روابط خارج از محل کار در ازدواج و تربیت فرزندان به عنوان بخش اصلی زندگی خصوصی به شمار می‌روند، که فمینیست‌ها همواره تأکید و اصرار بر طبیعت جنسی این‌گونه تقسیم‌بندی‌ها کرده‌اند. قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به حوزه عمومی وابسته است که دسترسی به آن برای زنان محدود شده است. به علاوه، هنگامی که دولت در صدد اعمال کنترل در جوامع غیر توتالیتر برمی‌آید، مرز بین حوزه عمومی و خصوصی بسیار مورد نفوذ قرار می‌گیرد.^۲

نگارنده در صفحه ۳۵، مؤلفان کنوانسیون را به دلیل حرکت در راستای مخالفت با سیره و روش عقلانی و نادیده گرفتن بدیهیات زندگی پیرامون خود، متهم به پناه بردن و افتادن در دام تبلیغات جهانی و اقدامات ژورنالیستی به جای گفت‌وگوی مستدل در جوی آرام کرده است. در صورتی که در صفحه ۱۶ به برپایی کنفرانس‌ها و نشست‌های متعدد طی سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ که متن کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان به تصویب رسید، اشاره می‌کند. حال با عنایت به برپایی نشست‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی که خود یکی از مظاهر بارز گفت‌وگو و تلاش جهت حل مسالمت‌آمیز مشکلات جوامع بشری محسوب می‌گردد، این ابهام و پرسش جدی را به ذهن خواننده متبادر می‌سازد که آیا بین این دو مطلب تعارض جدی دیده نمی‌شود؟

از صفحه ۳۸ به بعد، نگارنده در مقام بیان ناکارآمدی مفاد قرارداد کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، در دفاع از حقوق زنان و تأمین مطالبات آنها، تنها به صرف بیان معضلات و ناپهنجاری‌های فزاینده در جوامع غربی بسنده نموده است، حال آن که مورد خطاب این کنوانسیون، زنان همه کشورها و جوامع هستند؛ به ویژه آن که حساسیت فرهنگی در صحنه بین‌المللی و نیز آگاهی از ستم جنسیتی درون جامعه - که صراحتاً نشانگر وجود ستم‌های چندگانه فرساینده است - در مواد کنوانسیون مورد تأکید قرار دارد.

همچنین با عنایت به وجود ارتباطی غیر قابل تفکیک بین ستم نژادی، طبقاتی، جنسیتی، جنسی و عملکرد قدرت‌های استعماری، شایسته بود مؤلف محترم، این مسئله اشاره می‌کرد و مصداق‌های آن را در کشورهای جهان سوم به ویژه ایران تبیین می‌نمود. بر این اساس محدود شدن دامنه بررسی مؤلف به بخش خاصی از جوامع انسانی، مشخص و روشن نیست. گذشته از این چنانچه از زاویه نگرش ایدئولوژیک حاکم بر غرب - که بر پایه بینش لیبرالیستی استوار است - به قضیه نگاه

شود، آنگاه پیامدهایی که به زعم نگارنده و از دیدگاه ایدئولوژی اسلامی منفی و مذموم ارزیابی می‌گردد، چندان در جامعه غربی ناموجه تلقی نمی‌گردد و بر این اساس به رغم اطلاع مقامات غربی از آمار متقن و مستند مندرج در متن کتاب در خصوص کاهش میزان تشکیل خانواده و ...، نگرانی چندان از این موضوع ابراز نشده و در نتیجه شاهد اقدامات جدی از سوی دولتمردان این گونه جوامع و فشار از ناحیه افکار عمومی برای انجام اصلاحات در این زمینه نمی‌باشیم. شاهد و دلیل بر این مدعا، صرف بیان وضعیت موجود در غرب و عدم ارائه توصیه و یا مصوبه‌ای در راستای مقابله با آن طی اعلامیه کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ است. در ماده ۹۳ اعلامیه یادشده آمده است:

«دختران جوان هم از نظر زیست‌شناختی و هم از نظر ویژگی‌های روانی - اجتماعی در برابر سوءاستفاده و خشونت جنسی و روسپی‌گری و نیز پی‌آیندهای روابط جنسی بی‌محافظ و پیش از بلوغ، آسیب‌پذیرند ...».

اکتفا به بیان آسیب‌پذیری دختران در برابر آسیب‌های اجتماعی مذکور و نیز ذکر مصداق‌های عینی این آسیب‌پذیری‌ها همچون: خطر آبستنی‌های ناخواسته و بسیار زود هنگام، آیدز و ... صرفاً جنبه هشداردهنده داشته و جنبه بازدارنده و یا لحن تهدیدآمیزی در آن مشاهده نمی‌شود.

در صفحه ۷۷ در بحث از علت کاهش میزان تشکیل خانواده در غرب نگارنده تمام توجه خود را به آزادی روابط جنسی پیش از ازدواج معطوف داشته است، حال آن‌که تأثیر آموزه‌های لیبرالیستی و به ویژه اصل اصالت فایده^۴ در این امر غیر قابل انکار است؛ چه آن‌که در بینش مذکور تلاش انسان جهت اندوختن سرمایه لازم برای زندگی در ایام جوانی و استفاده کامل از سلامت جسمی این دوران، تأخیر اقدام جهت تشکیل خانواده تا مقطع میانسالی را کاملاً عقلانی و موجه جلوه می‌دهد. مؤلف محترم در صفحه ۸۰ نیز طی مصاحبه‌ای که از قول پیتر استین نقل می‌کند، این مسئله را بیان کرده است:

«... آنها اعتراف کردند که مجرد بودن، اغلب به فرصت‌های پیشرفت شغلی‌شان کمک می‌کرد، زیرا می‌توانستند تمام علاقه و توجه خود را بر کارشان متمرکز سازند ...».

در صفحه ۹۳ در زمینه اشتغال بانوان گفته شده که بر خلاف ادعاهای مطرح شده در جهان غرب با هدف ایجاد برابری میان زن و مرد، در عمل، نابرابری شدیدی بین زن و مرد حاکم است. اما باید به این نکته توجه داشت که افزایش سطح سواد و میزان حضور زنان در عرصه‌های آموزشی به ویژه آموزش عالی، فزونی تقاضای آنان برای تصدی مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی را اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد و در پی آن مردان شاغل در آن پست‌ها به سادگی حاضر به وانهادن پست خود نخواهند بود و زمینه‌های دور ماندن زنان را از این عرصه‌ها فراهم خواهند کرد. از این گذشته، روند جهانی شدن نیز حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی را امری متداول و مرسوم جلوه‌گر خواهد ساخت. از این‌رو نمی‌توان به بهانه ایجاد نابرابری‌های شدیدتر، تقاضای حضور زنان برای فعالیت‌های مذکور را صرفاً دستاورد فمینیسم دانست و آن را تخطئه نمود.

از صفحات ۹۴ به بعد، بحث مبسوطی در خصوص پدیده فشار مضاعف از زاویه نگرش جامعه‌شناختی عرضه شده و ضمن ارائه آمار و مثال‌های متعدد از زندگی خانواده‌های غربی، سعی شده فشار ناشی از کار بیرون و وظیفه‌های داخل منزل زنان به عنوان یکی از آسیب‌های جدی ناشی از رواج بینش فمینیستی در این گونه جوامع به تصویر کشیده شود؛ غافل از آن که در جوامع غربی نقش اجتماعی زن و حضور پررنگ او در عرصه‌های خارج از خانه، به مراتب قوی‌تر از فعالیت او در داخل منزل مطرح است و طبق آموزه‌های لیبرالیستی که پیش از این گذشت، اصالت فایده و رفاه، تلاش بی‌گیر زنان در خارج از منزل را بر فعالیت‌های داخل منزل اولویت می‌بخشد. ضمن آن که در صفحه ۱۴۱ به رغم بحث مبسوط در زمینه فشار مضاعف طی این صفحات، مجدداً این موضوع مطرح گشته است.

در صفحه ۱۰۶ با طرح شاهدی از مورد آزار قرار گرفتن آتش‌نشانان زن توسط همکاران مرد، فعالیت خارج از خانه آنان، خطری برای زندگی‌شان معرفی شده است. بر این اساس انتظار می‌رود با توجه به این خطرات جدی بر سر راه فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی زنان، باید از میزان مشارکت و یا تقاضای زنان برای این گونه فعالیت‌ها در جوامع غربی به شدت کاسته شود، حال آن که واقعیت و آنچه در غرب می‌گذرد، خلاف این امر را نشان می‌دهد.

همان گونه که نگارنده در صفحات ۱۲۳ به بعد در تبیین و تحلیل بحران خانواده در غرب به درستی اشاره نموده، حاکمیت بینش اومانیستی، اصالت را به رفاه و آسایش فرد در زندگی دنیوی او می‌دهد. آن گاه در صورت حاکمیت چنین نگرشی پدیده‌هایی همچون: افزایش طلاق، خانواده‌های تک والدینی آن گونه که نزد ما به دلیل حاکمیت بینش الهی مذموم جلوه می‌کند، اصولاً مذموم تلقی نمی‌شوند. نقل قول‌های صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶ که چنین پدیده‌هایی را مورد اشاره قرار داده‌اند، فارغ از موضع‌گیری ارزشی می‌باشند.

در صفحه ۱۳۵ طرح و گسترش دیدگاه‌های فمینیستی در فضای فرهنگی دهه‌های اخیر ایران به کنوانسیون‌های بین‌المللی ارتباط داده شده است. این مطلب در بوته‌ای از ابهام و اجمال باقی می‌ماند که آیا وضعیت اجتماعی - سیاسی داخلی ایران زمینه‌ساز طرح مواد چنین کنوانسیون‌هایی شده و یا این که اصولاً چنین زمینه‌ای برای طرح این گونه مطالب در راستای دفاع از مسائل زنان در فضای فرهنگی ایران وجود نداشته و تصویب چنین کنوانسیون‌هایی، تحرک اجتماعی - سیاسی را در عرصه مسائل زنان موجب گشته است. عنایت به تحرک اجتماعی زنان ایران طی دهه هفتاد شمسی و طرح مطالبات جدید در راستای افزایش مشارکت سیاسی - اجتماعی که زمینه طرح چنین مصوباتی را فراهم ساخت، می‌توانست از بروز این ابهام تا حد زیادی جلوگیری کند.

در صفحه ۱۴۲، هنگامی که سخن از اهداف سیاسی ترویج کنوانسیون در کشورهای جهان سوم به میان می‌آید، نگارنده طرح مباحث دفاع از حقوق زنان در پرتو ایده جهانی شدن را تلاش کشورهای غربی جهت خروج از بحران مشروعیت می‌داند. اما با توجه به ثبات سیاسی - اجتماعی

این‌گونه کشورها و عدم وقوع انقلابهای اجتماعی در این جوامع، پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹م. از یک سو و فروپاشی بلوک شرق از سوی دیگر و تلاش کشورهای آن حوزه برای پیوستن به سازمان‌های سیاسی - نظامی بلوک غرب؛ به ویژه پیمان استراتژیک و نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو)، صحت ادعای مذکور، به طور جدی مورد چالش قرار می‌گیرد.

در پایان، اگر نویسنده در قالب یک جمع‌بندی اساسی، مطالب مختلف کتاب را مرور و به یک نتیجه‌گیری کلی دست می‌یافت، می‌توانست تلاش‌های وی را در تبیین کنوانسیون رفع تبعیض از زنان سامانی دوچندان بخشد.

پی‌نوشت:

1. Counter Culture.
2. Alain Touraine *The Voice and the Eye: An Analysis of Social Movements* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981) PP. 31-32.
3. Donnelly, Jack. 1989. *Universal Rights in Theory and Practice*. Ithaca NY: Cornell Univ. Press. P. 28.
4. Utilitarianism.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی